



خانواده

خاطره

پرونده

گپ و گفت



هنوز این کار را شروع نکرده‌ام. من دره‌نورد هستم

❏ دره‌نوردی را تخصصی تمرین کرده‌ای؟

نه به صورت محلی دوره دیده‌ام.

❏ ورزش هم می‌کنی؟

نه.

❏ چرا از چتر کمکی استفاده نمی‌کنی تا ریسک کارت کمتر شود؟

اتفاقاً رفتم تهران و در مورد چتر هم صحبت کردیم اما گفتند قیمت این چتر ۳۰۰ تا ۳۵۰ میلیون تومان است که برای من خیلی گران است.

❏ خب گران باشد. پای جانت وسط است. با انجام چند تبلیغ پولش در می‌آید دیگر.

آن وقت باید ۱۰ تا تبلیغ بگیرم که پول چتر دربیاید.

❏ چرا از لباس‌های راحت‌تر استفاده نمی‌کنی؟ لباس‌های گشادی که می‌پوشی جلوی دست و پایت را نمی‌گیرد؟

باید کاری کنی که مخاطب جذب شود. چون مخاطب به لباس معمولی واکنشی نشان نمی‌دهد اما وقتی لباس خاصی می‌پوشی توجه مردم به کارت جلب می‌شود.

❏ قضیه این جمله «وضع‌تان چون است» چیست؟

(می‌خندد.) یعنی حال‌تان چطور است. لذتش دقیقاً به این است که در یک جای سخت می‌ایستی و حال مردم را می‌پرسی و این برای آنها خیلی عجیب و جالب است.

❏ می‌دانی چند نفر دیگر از کارت تقلید کرده‌اند؟

بله خبر دارم.

❏ ناراحت نیستی رقیب پیدا کرده‌ای؟

نه اتفاقاً خوشحال هم می‌شوم همه پیشرفت کنند و امیدوارم برای هیچ‌کدام اتفاق تلخی رخ ندهد. من به خاطر عشق و علاقه‌ای که به این کار دارم، آن را انجام می‌دهم اما یکی دیگر برای جذب دنبال‌کننده این کار را انجام می‌دهد که این بحثش جداست. یکی هم ممکن است از این کار وحشت داشته باشد اما آن کار را انجام می‌دهد که نباید انجام دهد و ممکن است جان‌ش به خطر بیفتد.

❏ واکنش دنبال‌کننده‌های خارجی‌ات به

کاری که می‌کنی چیست؟

خیلی با محبت هستند.

❏ از شوخی‌های دنبال‌کننده‌هایت ناراحت

نمی‌شوی؟

نه چرا ناراحت شوم.

❏ چه جور جایی بود؟

می‌خواستم بروم بالای صخره‌ای و فیلم بگیرم که کارم را انجام دادم اما موقع برگشتن دیدم راه ندارد. جایی که بودم حتی آنتن هم نمی‌داد که به کسی زنگ بزنم و از او کمک بخواهم. به هر سختی بود راه برگشت را پیدا کردم و برگشتم.

❏ برای انجام این کار دره‌ها و کوه‌های خاصی را انتخاب می‌کنی؟

کوهی که به آن می‌روم خیالم از آن راحت است. وضعیت کوه را می‌شناسم و می‌دانم در چه قسمت‌هایی جای پا وجود دارد اما بحث مهم جنس و استقامت سنگ‌ها است. چون بعضی از سنگ‌ها طوری است که اگر روی‌شان پا بگذاری همه به ته دره ریزش می‌کند، ولی جایی که می‌روم سنگ‌های محکمی دارد و خیالم راحت است که حادثه خطرناکی رخ نمی‌دهد.

❏ تا حالا خطر جدی سقوط تهدیدت کرده است؟

همان یکبار که گیر افتادم اما در بقیه جاها نه و به سلامت برگشته‌ام.

❏ تا به حال در جاهایی که صعود کرده‌ای با حیوانات وحشی

رودرو شده‌ای؟

یکبار دو تا خرس دیدم. خرس‌ها از آدم می‌ترسند اما من هم فرار کردم.

❏ ازدواج کردی؟

نه.

❏ خانواده‌ات این فیلم‌ها را دیده‌اند؟ واکنش‌شان چه بود؟

چند روز پیش مادرم یکی از فیلم‌ها را دید و خیلی ناراحت شد که چرا این کار را می‌کنی. چون سنش بالاست و می‌ترسد.

❏ فقط به خاطر پول تبلیغات خطر مرگ را به جان

می‌خوری؟

اول پای علاقه‌ام وسط است. دوم این کار به نوعی تبدیل به شغل شده است و به خاطر تبلیغات هم این کار را انجام می‌دهم. قبلاً شغل دیگری داشتم که آن را رها کردم.

❏ شغل قبلی‌ات چه بود؟

شستشوی مبل اما این کار را رها کردم.

❏ روزی چند تبلیغ می‌گیری؟

ماهی دو سه تا.

❏ زندگی‌ات با این مبالغ می‌گذرد؟

برای من که خوب است. شستن مبل زحمت زیادی داشت اما با این کار راحت‌تر هستم.

❏ ظاهراً مدیر گردشگری تورهای ایلام هم هستی.

بردم که به محض این‌که وارد دره شدم شروع به فریاد زدن کردند که استرس گرفتم. تا برگردم اضطراب زیادی تحمل کردم و بعد از آن گفتم دیگر هیچ‌کس را همراه خودم نمی‌برم. وقتی خودم تنها هستم خیالم راحت است که چیزی نمی‌شود اما وقتی همراه داری ناخودآگاه ترس او را احساس و خودت هم وحشت می‌کنی.

❏ از اولین باری بگویند که به ارتفاع صعود کردید؟

اولین جایی که رفتم دره ویژدرون در ایلام بود که بعضی از نقاطش ۲۰۰ تا ۳۰۰ متر و بعضی قسمت‌های دیگر ۵۰۰ تا ۶۰۰ متر ارتفاع دارد. ویژدرون یعنی دره بادها. روزی که وارد این دره شدم هیچ‌کس خبر نداشت من به آنجا می‌روم اما با این‌که تنها بودم اما هیچ ترس و وحشتی نداشتم.

❏ دیواره دره‌هایی که روی آن راه می‌روی آن قدر صاف است که حتی بزکوهی هم شاید نتواند روی آن راه برود.

اتفاقاً یکبار از تهران مهمان داشتم. وقتی به کوهستان رفتیم بخشی از مدفوع بزهای کوهی را دیدند و به من گفتند ببین میلاد اینجا دیگر ته خط است. بزها تا اینجا آمده اما دیگر جلو نرفته‌اند. حالا ببین توکجاها که نمی‌روی. جاهایی که من می‌روم، حتی بزهای کوهی هم نمی‌توانند بیایند، یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند.

❏ دنبال‌کننده‌هایت می‌گویند اگر یفتی کار تمام است.

علاقه است دیگر. نمی‌توان کاری کرد. هرکسی به چیز خاصی علاقه دارد. این کار دیگر به‌نوعی تبدیل شده به منبع درآمد. روی صخره‌ها می‌روم و تبلیغات می‌گیرم.

❏ برای هر تبلیغ چقدر پرداخت می‌کنند؟

۳۰ تا ۴۰ میلیون تومان.

❏ در یکی از فیلم‌هایت دمپایی‌های لنگه‌به‌لنگه پوشیده بودی و راه رفتن با آنها

سخت به نظر می‌آمد و همزمان مونوپاد هم دستت بود. چطور اینها را کنترل می‌کردی؟ اتفاقاً سخت‌ترین بخش کار همین کنترل مونوپاد است. اینکه چطور دستت بگیری که هم خطری تهدیدت نکند و هم تمام زوایای کار را نشان دهی. سخت است اما چون زیاد این کار را انجام داده‌ام، یاد گرفته‌ام چطور این شرایط را کنترل کنم.

❏ جریان دمپایی‌های لنگه به لنگه‌ات را نگفتی.

لنگه هر کدام از این دمپایی‌ها افتاده است ته دره. برای یکی داشتم تبلیغات می‌کردم که لنگه یکی از دمپایی‌ها افتاد پایین و ماند یک لنگه‌اش. این بار دمپایی لانگشتی خریدم که لنگه این هم افتاد ته دره و دفعه بعدی که رفتم فیلم بگیرم هر دو لنگه تابه‌تا را با هم پوشیدم که آن‌طور از آب درآمد.

❏ برای این‌که پاهایت را روی نقطه درستی از دیواره صاف دره بگذاری تمرین خاصی انجام می‌دهی؟

خیر؛ اولین نکته مهم این است که نترسی. بترسی کارت تمام است. وقتی نترسیدی و با روحیه جلو رفتی، هر جا خواستی می‌توانی بروی. بعضی جاها بدجور گیر افتادم اما نیفتادم.



❏ دلیل درگیری با همسران چه بود؟

اختلافی نداشتیم. من و نسیم عاشق هم بودیم.

خواست فردا به اداره آگاهی بیایند. صبح روز بعد وقتی سرگرد به اداره آگاهی رفت، برکه پزشکی قانونی روی میزش بود. دکتر در گزارش خود نوشته بود علت مرگ خفگی است و آثار دو شیار مورب و صاف روی گردن زن جوان بود و آثار درگیری هم دیده نشد. سرگرد برکه‌ای از کشتی میزش بیرون آورد و شروع به نوشتن گزارشش کرد. به انتهای گزارش رسید و زیر آن را امضا کرد و با پرونده به دادسرا رفت و حکم بازداشت سلمان را به اتهام قتل همسرش گرفت و ساعتی بعد مرد جوان دستبند به دست روبرویش نشست و به تشریح قتل همسرش پرداخت. شما خوانندگان تپش با اشاره به دو دلیل کلیدی به ما بگویید سرگرد چطور فهمید نسیم خودکشی نکرده، بلکه به قتل رسیده است.

کند. مادر نسیم قبل از این‌که سرگرد سوآلی بپرسد، گفت: این مرد بالاخره کار خودش را کرد و دخترم را کشت. نسیم دختر سرزنده‌ای بود و هیچ انگیزه‌ای برای خودکشی نداشت. فقط از دست آزار و اذیت‌های سلمان خسته شده و قصد طلاق داشت.

❏ چه آزار و اذیتی؟

سلمان مرد بداخلاق و خسیسی است که بر سر هر موضوعی دعوا و جنجال به‌پا می‌کرد. او با رفتارهایش کاری کرد تا فامیل با آنها قطع رابطه کنند.

❏ آخرین بار کی با او حرف زدید؟

ظهر امروز. دوباره از رفتار شوهرش گلایه کرد و گفت تصمیمش برای طلاق جدی است. سرگرد از آنها تحقیق کرد و بعد از ثبت اظهارات‌شان

گرفتم. نسیم مثل همیشه بود. خواست در مسیر کمی خرید کنم. نیم‌ساعت بعد کارم تمام شد و در مسیر خریدها را انجام دادم. وقتی جلوی در رسیدم، دستانم پر بود و زنگ زدم اما نسیم در را باز نکرد. مجبور شدم با کلید در را باز کنم و وارد شوم. برق‌ها خاموش بود. در اتاق خواب او را حلق‌آویز دیدم و با داد و فریاد از همسایه‌ها کمک خواستم. صدا و داد و فریاد زن و مردی فضای خانه را پر کرد. سرگرد تحقیق از سلمان را رها کرد و به سمت در رفت. زن و مردی میانسال شیون و زاری‌کنان به سلمان بد و بیراه می‌گفتند. از حرف‌های‌شان معلوم بود پدر و مادر نسیم هستند. سرگرد آنها را آرام کرد و به داخل یکی از اتاق‌های خانه برد تا تحقیق

❏ اما همسایه‌ها صدای دعوا و درگیری شما را شنیده بودند.

دعوا در هر خانواده‌ای هست. دعوا می‌من و نسیم هم دعوا می‌زن و شوهری بود، مثل همه زن و شوهرها. همسایه‌ها زیاد بزرگش کردند.

❏ امروز هم دعوا داشتید؟

نه. می‌توانید از همان همسایه‌ها که آمار دعا‌های ما را داده‌اند بپرسید.

❏ پس چرا خودکشی کرد؟

او پیش از این هم چندبار با قرص خودکشی کرده بود که متوجه شدم و سریع به دادش رسیدم و زنده ماند. این اواخر افسردگی گرفته بود.

❏ امروز چه اتفاقی افتاد؟

عصر در شرکت بودم که با خانه تماس